

ناآگاهی دولتمردان عصر فتحعلی شاه قاجار از تحولات بین‌المللی

چکیده

پادشاهان قاجار به دلیل دیدگاه عشیره‌ای و قبیله‌ای، به تحولات بین‌المللی اهمیت نمی‌دادند. قدرتهای اروپایی به ویژه انگلیس با سوءاستفاده از ناآگاهی دولت قاجار از تحولات جهانی، خواهان گسترش قلمرو خود در ایران و نفوذ در میان دولتمردان قاجار و تحمیل قراردادهای استعماری بودند. در این میان روسیه نیز برای نفوذ بیشتر در ایران با انگلیس رقابت می‌کرد. فتحعلی‌شاه قاجار به منظور گسترش روابط سیاسی، بازرگانی و نظامی، وزارت امور خارجه را تأسیس کرد، اما دولتمردان قاجار مهارت و توانایی سیاسی نداشتند و به انگلیس وابسته بودند و به همین دلیل تأسیس این وزارتخانه نیز نتوانست مشکل ناآگاهی از تحولات بین‌المللی را برطرف کند.

واژگان کلیدی: فتحعلی‌شاه قاجار، تحولات بین‌المللی، عباس میرزا.

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

همزمان با به حکومت رسیدن فتحعلی شاه قاجار، تحولات دامنه‌دار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در اروپا در حال تکوین بود. این دگرگونیها، سبب شد که قدرتهای سلطه‌گر اروپایی برای دستیابی به امکانات مادی و معنوی کشورهای ضعیف با یکدیگر رقابت کنند و نتیجه آن گسترش مستعمره‌ها در جهان بود. در این میان سرنوشت ایران نیز به دلیل داشتن موقعیت حساس در جغرافیای سیاسی منطقه، به ویژه همسایگی با هندوستان، با سیاست جهانی پیوند خورد و ناخواسته درگیر مسائلی شد که هرگز نتوانست از پیامدهای آن رهایی یابد.



بی‌گمان، دولتمردان و متفکران سیاسی هر کشور، سیاست خارجی آن کشور را برنامه‌ریزی و اجرا می‌کنند و موفقیت یا شکست یک سیاست خارجی نیز بیشتر به توصیه‌ها و راهنماییهایی بستگی دارد که تصمیم‌گیرندگان امور خارجی کشور از مشاوران سیاسی خود دریافت می‌کنند. در دوران حکومت فتحعلی‌شاه، ایران از لحاظ مشاوران و مردان کاردان و میهن‌دوست که از تحولات بین‌المللی و سیاستهای امور خارجی کشور آگاه باشند، دچار بحران بود. دو فرانسوی به نامهای اولیویه و برونیه که در ۱۲۰۹ ق / ۱۷۹۶ م از ایران دیدن کرده‌اند، به دولت متبوعشان چنین گزارش داده‌اند:

ما در ایران کسی را نداریم که از اتفاقات بزرگ اروپا اطلاعی داشته باشد،

حتی صحبت جنگ را هم نشنیده‌اند. همگی در بی‌اطلاعی کامل از اتفاقات خارج

از کشور خود می‌باشند. به نظر می‌رسد که علاقه‌ای نیز به آگاه شدن از این

وقایع ندارند (اتحادیه، ص ۱۲).

شماری از دولتمردان نیز هر چند آگاهانه در جهت منافع بیگانگان گام بر نمی‌داشتند، چون برای نخستین بار با زدوبندهای سیاسی انگلستان، روسیه و فرانسه روبه‌رو می‌شدند و بینش سیاسی محدودی داشتند در شناخت صحیح و اصولی رفتارهای حساب شده سیاسی دولتهای بازیگر نیمه اول قرن نوزدهم میلادی موفق نبودند و به ویژه در برخورد با دیپلماسی فعال و ماهرانه انگلیس و وعده‌های ناپلئون بسیار اشتباه کردند؛ به عبارت دیگر، زمامداران ایرانی قادر به تجزیه و تحلیل حوادث و تحولات بین‌المللی و رقابتهای استعماری نبودند و در نتیجه نتوانستند موضع صحیح و مناسبی در برابر سیاستهای اروپایی داشته باشند و بر اثر غفلت و ناآگاهی، بازیچه دست بازیگران صحنه‌های سیاست بین‌المللی شدند. این ناآگاهی به حدی ریشه‌دار بود که ضعف و فساد سیاسی ناشی از آن چندین بار در دوره فتحعلی شاه بر پیکره ایران ضربه‌های سختی وارد آورد.

از سویی دیگر، دولت ایران در این دوره نهادهایی نداشت که بتوانند سیاست خارجی را رهبری و اولویتهای روابط خارجی را تعیین و مأموران سیاسی برای انجام مأموریتهای خارجی تربیت کنند؛ به این سبب در امور مربوط به روابط و سیاست خارجی موفق نبود و به جرأت می‌توان ادعا کرد که شیوه انتخاب سفیران و برخورد با کشورهای خارجی، از شیوه‌های رایج در حکومتهای قبل از اسلام

ایران عقب مانده تر بود؛ برای مثال، آرتور کریستن سن در مورد شیوه انتخاب سفیران در روزگار ساسانی چنین می نویسد:

پادشاه در انتخاب سفراء خود احتیاطهای مخصوصی مرعی می داشت. فقط وقتی کسی از درباریان را مأموریت سیاسی می دادند، که چند بار از امتحان نیکو بیرون آمده باشد. نخست شاه او را مأمور می نمود که مراسلاتی به یک نفر از اهالی پایتخت برساند و در عین حال یک نفر جاسوس را مأمور می کرد، که مذاکرات آن موقع را بشنود، و برای او نقل کند. گزارش آن سیاستمدار آینده را با گزارش آن جاسوس مطابقت می کردند. پادشاه پس از اینکه بدین طریق از درستکاری و ذکاوت مأمور خود اطمینان می یافت، بوسیله او نامه به یکی از دشمنان کشور می فرستاد، و این بار هم جاسوسی همراه می کرد، و از رفتار سفیر خود آگاهی می یافت. اگر این امتحان دوم نیز به نفع سفیر ختم می شد، شاه به وی اعتماد می کرد (همو، ص ۵۴۵).

فتحعلی شاه قاجار برای حل این مشکل، وزارت امور خارجه را تأسیس کرد، اما این نهاد سیاسی تا سالهای متمادی فقط مرکب از وزیر و نایب و چند منشی بود (نائبین، ص ۱۸). تأسیس وزارت امور خارجه به دلایل مختلف، کاستیهای موجود را جبران نکرد؛ زیرا از یک سو، این نهاد بر پایه ساز و کار تجربه شده استوار نبود و ساختار و اعضایش با دیدگاه و سیاست طایفه‌ای و عشیره‌ای حاکم بر اندیشه و تشکیلات دربار اداره می شد و از سوی دیگر، پس از تحمیل قراردادهای استعماری گلستان در ۱۲۲۸ق و ترکمانچای در ۱۲۴۳ق به ایران، تعیین خط و مشی سیاست

خارجی، مستقیم و غیرمستقیم به دست روس و انگلیس افتاد و سیاست خارجی ایران تابع سیاست، اهداف و منافع این دو کشور شد و با این وضعیت از سیاست خارجی جز نامی باقی نماند.

در این دوره، اغلب دولتمردان ایرانی، عزم، استعداد و قابلیت برخورد صحیح با مسائل سیاسی را نداشتند؛ در حقیقت نظام سیاسی ایران نسبت به زمان خودش و در مقایسه با نظامهای حکومتی اروپا، سنتی و عقب مانده بود، اما این وضعیت در کشورهای اروپایی درگیر با مسائل ایران، به ویژه انگلستان برعکس بود. دولتمردان و نظام سیاسی در آن کشور از پشتوانه قدرتمندی همچون اقتصاد، صنایع، نیروی نظامی و دریایی، متفکران و تجربه‌های علمی برخوردار بودند و این امر، توانایی به مراتب بیش از قدرت حکومت فردی در اختیار دولت انگلستان قرار می‌داد و موفقیت آن کشور را در عرصه‌های بین‌المللی تضمین می‌کرد.

در انگلستان، همزمان با حکومت فتحعلی‌شاه، افزون بر وجود تأسیسات و نهادهایی همچون پارلمان، کابینه، احزاب سیاسی و ... دولتمردان و نظریه‌پردازان آگاه در زمینه امور سیاسی و اقتصادی حضور داشتند که در همه حال به منافع ملی کشورشان می‌اندیشیدند و سیاستهای راهبردی را طراحی و اجرا می‌کردند، اما در ایران، اوضاع این‌گونه نبود و معدود افراد آگاه نیز بر اثر توطئه‌های داخلی و خارجی، فرصت اصلاح امور کشور را از دست می‌دادند.

در بررسی ساختار قدرت سیاسی، با مراجعه به متنهای تاریخی و نظریه‌های مطرح شده در این زمینه، نتیجه گرفته می‌شود که حکومت فتحعلی‌شاه، حکومتی

استبدادی است. در این حکومت، رهبری سیاست داخلی و خارجی کشور از امتیازهای خاص مقام سلطنت بود و همه دولتمردان سیاسی، به ویژه گردانندگان سیاست خارجی، با نظر شاه انتخاب می‌شدند و انجام وظیفه می‌کردند. در گزینش افراد برای تصدی پستهای کلیدی و حساس کشور نیز لیاقت، کاردانی و تخصص، جای خود را به تملق، چاپلوسی، جانبداری بی‌قید و شرط از حکومت استبدادی و حاکم مستبد می‌داد.

در این دوره، برای تعیین ویژگیها، مهارتها و تواناییهای سیاسی دولتمردان ایرانی جهت تصدی مشاغل حساس و پستهای کلیدی معیاری وجود نداشت. افراد برای تصدی شغلها، سلسله مراتب علمی و عملی مشخصی را نمی‌گذراندند، بلکه براساس شیوه عشیره‌ای و یا اتفاقی و از راههای غیرقانونی به مشاغل و مناصب حکومتی دست می‌یافتند و تا زمانی در شغل خود باقی بودند که شاه اراده می‌کرد و درباریان و دیگر افراد بانفوذ، منافعشان در خطر نبود. در حالی که در کشورهای اروپایی، به ویژه انگلستان، نظام حکومتی به گونه‌ای بود که نهادهای سیاسی مسئول، احزاب سیاسی، مطبوعات و حتی افکار عمومی، رفتار دولتمردان را در حد مطلوبی کنترل می‌کردند و انتخابها و انتصابها براساس الگوهای معین بود و اصل شایسته‌سالاری در همه زمینه‌ها جایگاه ویژه‌ای داشت. سیاست خارجی کشور نیز خارج از این چهارچوب نبود و خلاقیت و هدفداری از ویژگیهای بارز آن بود؛ به این دلیل، سفیران و مأموران سیاسی آن کشور، آگاه، متخصص، آشنا به زبان، آداب و

رسوم مردمان کشورهایی بودند که در آنجا به مأموریت می‌رفتند و با چنین پشتوانه‌های قوی، در تنظیم روابط با کشورهای دیگر، کمتر خطا و اشتباه می‌کردند. در دوره‌های پیش از قاجاریه، آگاهی ایرانیان از غرب و از جمله انگلستان بسیار اندک و افسانه‌وار بود و تا زمان حکومت فتحعلی شاه، به استثنای چند مورد در دوره صفویه، هیئت سیاسی یا کسی از ایرانیان به انگلستان نرفته بود و جهانگردان و هیئتهای بازرگانی و مذهبی که از انگلستان به ایران می‌آمدند، چندان زیاد نبودند که در رشد آگاهی ایرانیان نسبت به تحولات مغرب زمین تأثیر داشته باشند.

افزون بر ساختار استبدادی نظام حکومتی ایران، تغییر راه ارتباطی به اروپا پس از کشف راه دریایی دماغه امیدنیک، استیلای افغان‌ها بر ایران، جنگهای مداوم نادرشاه، ناامنی پس از قتل نادرشاه و کشمکشهای دوران کریم‌خان و جانشینان وی و جنگهای آغامحمدخان برای رسیدن به قدرت، فرصتی برای تأمل و اندیشیدن راجع به اوضاع جهان خارج باقی نگذاشته بود. همچنین عثمانی‌ها، به سبب دشمنیهای مذهبی و سیاسی دیرینه، راههای زمینی ایران را به اروپا قطع کردند و در نتیجه ایرانیان از تحولات اروپا بی‌خبر ماندند (بهنام، ص ۱۴؛ تقوی مقدم، ص ۱۱۶) و بدون کمترین آگاهی از ماهیت رفتارهای سیاسی کشورهای غربی با آنها ارتباط برقرار کردند و به این دلیل در دامهای از پیش طراحی شده غرب، به ویژه انگلستان گرفتار شدند.

انگلستان به دلیل رقابت با دیگر قدرتهای سلطه‌گر غربی، دست‌کم از زمان صفویه، با کشورهای شرقی به ویژه شبه‌قاره هند تماس برقرار کرد. این کشور با فراهم کردن زمینه‌های لازم که نتیجه بیش از یک قرن استقرار در سواحل هند و ارتباط تجاری با این سرزمینها بود و پس از انحطاط دولت گورکانی، موج جدید تهاجم خود را برای تسلط کامل بر شبه‌قاره هند آغاز کرد. از این زمان به بعد شرکت هند شرقی انگلیس در واقع به یک کانون و نیروی توطئه‌گر تبدیل شد و انگلیسی‌ها از وضعیت و جایگاه یک «عامل خارجی» با مسائل روبه‌رو نبودند، بلکه با حربه‌های گوناگون، از طراحی و ساماندهی فرایندهای پیچیده و پنهان سیاسی گرفته تا تهدید مسلحانه، تهاجم نظامی و جابه‌جایی حاکمان و فرمانروایان با افراد موردنظرشان، به تدریج در شئون سیاسی و اقتصادی دولتهای شرقی نفوذ کردند. در پایان این مرحله استقرار، که نزدیک به یک قرن طول کشید، انگلیس به یک «قدرت شرقی» مقتدر و متنفذ تبدیل شد (شهبازی، ص ۱۸۱-۱۸۲). استعمار انگلیس در اوایل قرن نوزدهم میلادی به ایران نفوذ کرد؛ ایرانی که قدرتی قوی‌تر از عثمانی‌ها، روس‌ها و ازبکان ندیده بود.

زامداران ایران، با وجود ضعفها و ناآگاهی از تواناییهای قدرت سلطه‌گر جهانی، مغرورانه و در عالم خیال، خود را قدرتمند و حتی قوی‌تر از آنها تصور می‌کردند و چنین دیدگاه سیاسی، برآیند حکومتی عشیره‌ای و قبیله‌ای بود که از قرن‌ها پیش بر ایران حاکم بود.

بنا به روایت عبدالله مستوفی، پس از اینکه ایران در جنگهای دوره دوم از روسیه شکست خورد و فتحعلی شاه ناچار شد که صلح پیشنهادی روس‌ها را بپذیرد، در جلسه‌ای که قرار بود پایان جنگ را رسماً اعلام کند:

قبلاً به جمعی از خاصان دستوراتی راجع به اینکه در مقابل هر جمله‌ای از فرمایشات شاه چه جوابهایی باید بدهند داده شده بود و همگی نقش خود را روان کرده بودند. شاه بر تخت جلوس کرد. دولتیان سر فرود آوردند. شاه به مخاطب سلام خطاب کرده و فرمود: اگر ما امر دهیم که ایلات جنوب با ایلات شمال همراهی کنند و یک مرتبه بر روس منحوس بتازند و دمار از روزگار این قوم بی‌ایمان برآورند چه پیش خواهد آمد. مخاطب سلام که در کمندی نقش خود را خوب حفظ کرده بود تعظیم سجود مانند‌ی کرده گفت: بدا به حال روس! بدا به حال روس! شاه مجدداً پرسید: اگر فرمان قضا جریان شرف صدور یابد که قشون خراسان با قشون آذربایجان یکی شود و توأمأ بر این گروه بی‌دین حمله کنند چطور؟ جواب عرض کرد: بدا به حال روس! بدا به حال روس!... و این پرسش و پاسخ ادامه یافت و در نهایت دریای غضب ملوکانه به جوش آمد و روی دو کنده زانو بلند شد. شمشیر خود را که به کمر بسته بود به قدر یک وجبی از غلاف بیرون کشید و این دو بیت شعر را که البته زاده افکار خودش بود به طور حماسه با صدای بلند خواند:

کشم شمشیر مینایی	که شیر از بیشه بگریزد
زخم بر فرق پسکوپیچ	که دود از پطر* برخیزد

* منظورش پطرزبورگ، پایتخت روسیه در آن زمان بوده است.

مخاطب سلام با دو نفر که در یمین و یسارش روبروی او ایستاده بودند خود را به پایه عرش سایه تخت قبله عالم رساندند و به خاک افتادند و گفتند: قربان مکیش! مکیش! که عالم زیر و رو خواهد شد. شاه پس از لمحهای سکوت گفت: حالا که اینطور صلاح می‌دانید ما هم دستور می‌دهیم با این قوم بی‌دین کار را به مسالمت ختم کنند. باز این چند نفر به خاک افتادند و تشکرات خود را از طرف بنی نوع انسان که اعلیحضرت بر آنها رحم آورده بود و نسشیر خود را از غلاف نکشیده بود تقدیم پیشگاه قبله عالم نمودند (همو، ص ۲۲-۲۵).

در جای دیگر، هنگامی که سپاهیان ایران، موقت بر روس‌ها پیروز شده بودند، فتحعلی شاه در نامه‌ای که برای ناپلئون می‌فرستد، خود را چون شاهین و روسیه را چون گنجشک می‌پندارد:

تزار روسیه فکر نکرده است که گنجشک نمی‌تواند در لانه شاهین آشیانه گیرد و کنام شیر نمی‌تواند گوشه انزوای آرامی برای غزال گردد و ... (نصر، ص ۱۷۷).

فتحعلی شاه آن قدر مغرور بود که حتی به نماینده ناپلئون گفته بود: خوب است که روسیه را بین ایران و فرانسه و عثمانی تقسیم نمایم (گل‌محمدی، ص ۴۳).

فتحعلی شاه به سبب ناآگاهی از اوضاع جهان و قرار گرفتن در دایره تنگ افکار عشیره‌ای، در وضعیتی که روابط بین‌المللی و سیاستهای کشورهای اروپایی، کارآیی و پویایی خود را در دنیای متحول آن روز به اثبات رسانیده بود، در جایگاه پادشاه کشوری مهم، رفتار بچه‌گانه‌ای از خود نشان می‌داد. از سوی دیگر،

دولتمردان ایران نیز راهی برای آگاهی از تحولات سیاسی و اقتصادی جهان پیش روی خود نداشتند و در نتیجه ایران با قرار گرفتن در موضع انفعالی در کام استعمار فرو رفت.

در ساختار حکومتی فتحعلی شاه، افراد آگاه، میهن دوست و سیاستمدار، جایگاهی نداشتند و اگر کسی یا کسانی هم پیدا می‌شدند، با دسیسه‌ها و توطئه‌های گوناگون از میان برداشته می‌شدند؛ از جمله می‌توان به نخستین صدراعظم ایران در دوره قاجاریه، حاج ابراهیم‌خان کلانتر اشاره کرد. اغلب محققان و مورخان، دوراندیشی و سیاستمداری او را تأیید کرده‌اند. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در خلسه از زبان خود ابراهیم کلانتر چنین می‌نویسد:

... بنده ابتدا از امرای دولت زندیه بودم و به آن دوره خدمت می‌نمودم.

اصل و نسب عالی داشتم. چه به قولی پدرانم کیش موسوی گذاشته و دین

محمد(ص) اختیار کرده، لیکن خود با فهم و فراست خلق شده و با رشد و

کیاست زیسته [،] با کمال صداقت به اولیاء نعم خود، خدمت می‌کردم و راه

خیانت نمی‌سپردم. جز اینکه در آخر کار معلوم شد آفتاب دولت زندیه رو به

زوال است... (همو، ص ۲۲).

مخالفان ابراهیم‌خان کلانتر با نفوذ در شاه او را خائنی معرفی کردند که با انباشتن ثروت و گماردن خویشاوندان خود بر مشاغل مهم و پستهای کلیدی، در فکر خلع شاه از سلطنت است (سایکس، ص ۴۷۴). فتحعلی شاه نیز بدون اینکه به عمق فاجعه و پیامد این اقدام بیندیشد، دستور داد که ابراهیم‌خان کلانتر و

خوبشاوندانش را به فجیع‌ترین وضع بکشند و پس از مرگ او، کسانی به مقام صدارت رسیدند که شایستگی نداشتند.

در کتاب نخستین کارگزاران استعمار، در مورد علت مرگ ابراهیم‌خان کلانتر چنین آمده است:

حاج ابراهیم اعتمادالدوله، نخستین صدراعظم قاجار، به تاسی از وجدان ملی صرفاً در راه صیانت مصالح کشور و منافع اجتماعی ایران و اندیشه مستقل و نفرت از اشتغال نایره جنگ - اعم از داخلی یا خارجی - جان خود را از دست داده، و در مقدم استعمار انگلیس قربانی گشته است (زاوش، ص ۲۵۲).

به صراحت نمی‌توان ادعا کرد که انگلیسی‌ها در قتل حاج ابراهیم‌خان کلانتر نقش داشتند، اما با حساسیتی که وی در مذاکره با انگلیسی‌ها نشان داد، آنها به این نتیجه رسیدند که حاج ابراهیم‌خان فرد موردنظرشان نیست و شاید در قتل وی نیز به گونه‌ای نقش داشتند. سرجان ملکم در مورد حاج ابراهیم‌خان کلانتر می‌نویسد:

[[او] دارای چشمانی موشکاف و تیزبین و بی‌قرار بود که مشکوکانه در نهایت شگفتی همه مذاکرات و گفتگوها را تعقیب می‌نمود و به عنوان صدراعظم ایران احساس مسئولیت می‌کرد و مراقب همه چیز بود (امیری، ص ۱۵۵).

سرجان ملکم این مطالب را دربارهٔ نخستین سفارتش به دربار فتحعلی شاه در ۱۲۱۵ق / ۱۸۰۰م بیان می‌کند. اگر حاجی ابراهیم قادر بود بر دسیسه‌ها غلبه کند، در این مقطع حساس از تاریخ ایران می‌توانست منافع ایران را حفظ کند.

صدراعظم‌های بعدی ایران که جای حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله را گرفتند، ضعیف‌تر و محتاط‌تر از او بودند؛ آنها می‌کوشیدند که به سرنوشت حاج ابراهیم کلانتر گرفتار نشوند و نمی‌خواستند با منافع انگلستان در ایران مخالفت کنند؛ زیرا بعدها در قضیه قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و... ثابت شد که هرگاه در ایران دولتمردی آگاه، بانفوذ و وطن‌پرست به قدرت می‌رسید، استعمارگران انگلیسی نخست می‌کوشیدند که او را با اعتبار هنگفت خزانه هندوستان بخرند، چنانچه وی، وطن‌فروش نبود، به هر ترتیب دستش را از امور کوتاه می‌کردند و یا او را از میان برمی‌داشتند (دانش، ص ۲۳۴)؛ در این میان دربار ایران به خواب غفلت فرو رفته بود و هرگز به فکر فتحعلی شاه و درباریان متملق و پول‌پرست او نمی‌رسید که ناپلئون چه افکاری در سر و انگلیسی‌ها چه نقشه و طرحها در پیش دادند و تزار روسیه چه خوابهایی برای تصرف ایالات زرخیر ایران می‌بیند.

میرزا شفیع مازندرانی، دولتمرد بعدی بود که جا و مقام حاجی ابراهیم‌خان کلانتر را به خود اختصاص داد. در انتخاب او به صدارت ایران، به موردی برنمی‌خوریم که نشان از لیاقت، سیاست، کیاست و فداکاری او در گذشته و حال داشته باشد و یا بیانگر تجربه مفیدش در این منصب و مقام باشد. منابع تاریخی تنها اشاره‌هایی به خوش خط بودن وی می‌کنند (هدایت، ص ۳۷۰). در کتاب خلسه در مورد میرزا شفیع مازندرانی از زبان خودش چنین آمده است:

... فی الحقیقه رئیس دفتر محاسبات بودم و به همین شغل نیز نهایت خوشحال گشته، فخر و شکر می نمودم. پلتیک هیچ نمی فهمیدم و به امور پلتیکی مداخله نمی کردم ... (اعتمادالسلطنه، ص ۲۴).

این در حالی بود که دورهٔ صدارت میرزا شفیع از نظر سیاست خارجی، با فعال تر شدن سیاست دولتهای روسیه، انگلستان و فرانسه در ایران همزمان بود. وی نتوانست از رقابت موجود میان کشورهای یاد شده، به نفع ایران بهره برداری کند و هر یک از این دولتها، خفت بارترین امتیازها را از ایران گرفت و همهٔ اینها نشانه های بی کفایتی دولتمردان، به ویژه میرزا شفیع مازندرانی در مقام صدراعظم ایران بود (افشاری، ص ۴۲).

جانشین میرزا شفیع مازندرانی، محمدحسین خان صدر اصفهانی، یک مرحله از او نیز عقب تر بود؛ زیرا سواد خواندن و نوشتن نداشت و فتحعلی شاه به خاطر ثروتش به او توجه داشت (اعتمادالسلطنه، ص ۲۵) براساس سندی که در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران آمده است، صدر اصفهانی از سرسپردگان انگلستان بود و از آن کشور حقوق و مقرری دریافت می کرد. سرگور اوزلی هنگام بازگشت از انگلستان همراه میرزا ابوالحسن خان ایلچی (۱۸۱۱م)، در گزارش مفصلی که برای شرکت هند شرقی فرستاد دربارهٔ پذیرایی و استقبال گرم صدر اصفهانی هنگامی که حاکم اصفهان بود، چنین نوشت:

... حاجی محمدحسین خان قبلاً با سرجان ملکم ارتباط داشت و از

کمپانی هند شرقی نیز مقرری دریافت می داشت. او در مدت چند روزی که در

هوای گرم بوشهر به انتظار خوانسالار و مستوفی دیوان اعلاء به انتظار بودیم هر روز به دیدن ما می‌آمد و آنچه را که از اوضاع کشور از او می‌پرسیدیم همه را صمیمانه جواب می‌گفت.... با نظر میرزا (منظور میرزا ابوالحسن خان ایلچی است) مقداری هدیه به او دادم. به نوکرهای همراهش هم هر یک ده پوند دادم و خود او هم مقرری سال ۱۸۱۱ خود را که کمپانی محترم هند شرقی حواله کرده بود دریافت داشت. حاجی مرد بسیار زیرک و باهوش است که همه چیز می‌داند و ما را راهنمایی می‌کند.... (رائین، ص ۸۷).

محمدحسین خان صدر اصفهانی، سیاستمدار نبود و از تحولات بین‌المللی آگاهی نداشت. رکن‌الملک صدری، یکی از نوادگان وی و اعتمادالسلطنه، مؤلف کتاب خلسه نیز این موضوع را تأیید کرده‌اند (همو، ص ۸۸-۹۴؛ افشاری، ص ۵۴). دورهٔ صدارت اللهیارخان آصف‌الدوله که پس از صدر اصفهانی روی کار آمد، یکی دیگر از دوره‌های تاریک حیات سیاسی ایران است. وابستگی آصف‌الدوله و خانواده‌اش به انگلستان از بارزترین ویژگیهای اخلاقی و سیاسی آنهاست (سعادت نوری، ص ۵۴؛ رائین، ص ۱۲۰). برای مثال به یکی از عملکردهای او اشاره می‌شود که در جهت منافع و سیاست انگلستان بود:

در سال ۱۲۵۲ [ق] که محمدشاه عازم تسخیر هرات بود آصف‌الدوله به اشاره بیگانگان که بسط و تعمیم نفوذ دولت ایران را در افغانستان مخالف با مصالح هندوستان تلقی می‌کردند عریضه‌ای به مقام سلطنت تقدیم و تقاضا کرد که چون بیماری وبا در منطقه خراسان شایع گردیده است فعلاً از اجرای تصمیم

خود متصرف شود و به این ترتیب عزیمت شاه را به طرف هرات به مدت یک سال به تأخیر انداخت (سعادت نوری، ص ۵۷).

عبدالله خان امین‌الدوله، آخرین صدراعظم عصر فتحعلی‌شاه نیز در مقام صدراعظمی ایران هیچ اقدام مفیدی برای ایران و ایرانی انجام نداد و به سبب وابستگی به انگلیسی‌ها، در کارهای مثبتی کارشکنی می‌کرد که فابویه، یکی از مربیان نظامی فرانسوی هیئت ژنرال گاردان، جهت توپ ریزی در اصفهان شرع کرده بود؛ زیرا انگلیسی‌ها با پیشرفت کار فرانسوی‌ها در ایران مخالف بودند (نقیسی، ص ۲۱۶).

در نگرشی کلی می‌توان نتیجه گرفت که انگلستان، همواره از صدراعظم‌های ایران در دوره فتحعلی‌شاه، به غیر از ابراهیم‌خان کلانتر، حمایت می‌کرد و این افراد برای احراز مقام صدراعظمی صلاحیت سیاسی نداشتند. همچنین هیچ سند و مدرکی در دست نیست که نشان‌دهنده آگاهی آنها از تحولات روزافزون نظام بین‌المللی باشد. در مقابل، کشور انگلستان با برخورداری از خدمات، تدابیر و کفایت سیاسی نخست‌وزیران و دیگر دولتمردان کاردان و فداکار، مقدمات «عصر ویکتوریا» را فراهم می‌کرد، عصری که انگلیسی‌ها ادعا کردند «آفتاب در قلمرو امپراتوری بریتانیا غروب نمی‌کند».

پس از صدارت عظمی، وزارت امور خارجه نهاد دیگری بود که در راهبری سیاست و روابط خارجی نقش مؤثری داشت. با توجه به ضعف عملکرد وزارت امور خارجه در ایران، به ویژه در دوره فتحعلی شاه قاجار، در این زمینه کمبودهایی وجود داشت که به سهم خود در تحمیل قراردادهای استعماری، دیدگاه‌های

سیاسی و دیگر طرحهای توسعه‌طلبانه کشورهای قدرتمند نقش مهمی ایفا می‌کرد. چنانکه یادآوری شد تا سال ۱۲۳۶ق، وزیر و وزارت امور خارجه بخشی از صدارت عظمی بود و صدراعظم زیر نظر شاه، وظایف وزیر امور خارجه را انجام می‌داد.

فتحعلی شاه در ۱۲۲۱ق / ۱۸۰۵م با افزایش ارتباط و نامه‌نگاری با دولتهای خارجی، یک نفر را به عنوان منشی الممالک منصوب کرد. مؤلف روضه الصفای ناصری وظایف او را تحریر نامه‌جات خارجه و فرامین قضا آئین مطالعه و ملفوفه‌جات اسرار مکنونه و مرموزه (هدایت، ص ۴۱۷) بیان می‌کند. با پیچیده‌تر شدن سیاست خارجی و گسترش روابط با دولتهای دیگر، ضرورت وجود وزیر امور خارجه و وزارتخانه‌ای که مسائل مربوط به سیاست خارجی را هدایت کند، بیشتر احساس شد و فتحعلی شاه در ۱۲۳۶ق عبدالوهاب نشاط اصفهانی را به عنوان نخستین وزیر امور خارجه ایران برگزید.

در مورد دیدگاه و عملکرد نشاط اصفهانی در زمینه سیاست و روابط خارجی اطلاع دقیقی در دست نیست؛ پس به نظر محمد محیط طباطبایی در این باره بسنده می‌شود:

نشاط در اثر تجربه‌های تلخی که از حوادث یک صد ساله تاریخ ایران، به ویژه سرگذشت اصفهان و بالاتر از آن، عواقب وخیم جنگهای ایران و روس و پیمان گسلیهای دول بزرگ غربی در موارد لازم و بی‌وفایی آنها از تقدیم مساعدتهای معهود، پیدا کرده بود، طرح سیاست خارجی ایران را به شکلی افکنده که بعدها

قائم مقام و میرزا تقی خان دنباله آن را گرفته، ترتیبی اختیار کردند که از آن به

«مدارا» و «سازش» و «موازنه» تعبیر می‌شد (همو، ۱۳۳۹، ص ۳۴).

البته این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که محیط طباطبایی در کتاب

دیگرش، توانایی و شایستگی واقعی نشاط اصفهانی را برای مقام صدارت عظمی با

توجه به نیازهای زمانش پایین‌تر از نیاز واقعی ایران عنوان می‌کند (همو، ۱۳۶۷، ص ۱۱۴).

دومین وزیر امور خارجه ایران، میرزا ابوالحسن خان ایلچی* بود.

وی در ۱۲۴۰ ق / ۱۸۲۴ م به منصب وزارت امور خارجه برگزیده شد.

رضاقلی خان هدایت در این مورد می‌نویسد:

... چون حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر، بر احوال اهالی دولتها بصیر

بود، به منصب وزارت دول خارجه منصوب آمد (همو، ۶۳۴).

در این زمان با وجود گذشت چند سال از تأسیس وزارت امور خارجه و انتخاب

وزیر، هنوز شاه، صدراعظم، عباس میرزا و... سیاست خارجی کشور را اداره می‌کردند و

حتی شاه به میل و دلخواه خود، بدون در نظر گرفتن دیدگاههای وزیر امور خارجه،

فردی را مأمور مذاکره با نمایندگان دولتهای خارجی می‌کرد (اتحادیه، ص ۱۹-۲۰).

در زمان فتحعلی شاه، وزیر امور خارجه بیشتر نمادین بود تا ترسیم‌کننده

خط و مشی سیاست و روابط خارجی؛ زیرا شاه درباره سیاست خارجی تصمیم

* برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: راستینه، علی‌اصغر، «رویارویی دیپلماتهای عصر قاجار با غرب (مطالعه موردی

ابوالحسن خان ایلچی)»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال هشتم، ش ۳۰ (بهار ۱۳۸۶)، ص ۱۱۲.

می‌گرفت و هیچ کار مثبت و منفی برخلاف میل او انجام نمی‌شد و هیچ کس اجازه نداشت سفیران خارجی را بدون اجازه شاه بپذیرد.

یکی دیگر از دولتمردان ایران در دوره فتحعلی شاه، عباس میرزا، ولیعهد است. به تأیید اغلب ناظران خارجی، تاریخ‌نویسان ایرانی و اسناد تاریخی، او یکی از مردان نامی ایران در این دوره تاریک تاریخ ایران است. عباس میرزا از محدود شاهزادگان و دولتمردان ایران در دوره قاجار بود که از مسائل و مشکلات داخلی و نارساییهای امور سیاسی و نظامی آگاهی نسبی داشت و در همه حال، در اندیشه سر و سامان دادن به آن امور بود. اگرچه او نیز از دگرگونیهای نظام بین‌المللی آگاهی کافی نداشت، همیشه خواهان به دست آوردن اطلاعات مورد نیاز بود، به این مناسبت عباس میرزا از بنیانگذاران نوگرایی در ایران به شمار می‌رود (فراستخواه، ص ۳).

عباس میرزا جزو آن دسته از نوگرایان و اصلاح‌گرانی است که سودای اصلاحات بدون پای گذاردن به خاک بیگانگان در ذهنش پدید آمد. برای وی فکر اصلاحات در نتیجه تماس، برخورد و آشنایی با اروپاییان در خارج از اروپا اتفاق افتاد. جنگهای ایران و روس (۱۲۱۸-۱۲۲۸ / ۱۸۰۳-۱۸۱۳م) به یکباره مجموعه بیش از دو قرن پیشرفت و ترقی اروپا را پس از رنسانس و انقلاب صنعتی به گونه‌ای آشکار در مقابل چندین قرن عقب‌گرد ایرانیان قرار داد. این جنگها چشمان عباس میرزا را بر روی بسیاری از واقعیتهای گشود (زیباکلام، ص ۲۳۵)، او دریافت مادامی که ایرانیان در عرصه صنعت و دانشهای جدید، به ویژه در امور

نظامی از روس‌ها عقب باشند، هرگز نخواهند توانست متجاوزان روسی را شکست دهند. گاسپاردروویل در این مورد از زبان عباس میرزا می‌نویسد:

روسها با هر شکستی که به من وارد سازند ندانسته درسی به من می‌دهند و از فرا گرفتن آن درسها نفع بیشتری عایدم خواهد شد... (همو، ص ۱۷۵).

حسین محبوبی اردکانی درباره کارهای نوگرایانه عباس میرزا می‌نویسد:

شاهزاده عباس میرزا طبعاً متجدد و مایل به ترقی و آبادی ایران بوده است و هر قدمی که در تجدد و ترقی ایران در آن زمان برداشته شده از قبیل اصلاح قشون ایران و تشکیلات اروپایی در نظام ایران و استعمال اسلحه جدید و فرستادن شاگرد به اروپا و جلب صنعتگران اروپایی و رواج علوم و صنایع جدید در ایران از مساعی او بوده است... (همو، ص ۵۲-۵۴).

پیر آمده ژوبر فرانسوی از دیدگاه دیگری درباره عباس میرزا می‌نویسد:

[عباس میرزا] تاریخ سلاطینی را که در مملکتش شمرده‌اند به خوبی می‌داند. در میان ایرانیان هیچ کس مانند او هواخواه علوم و صنایع اروپایی نیست؛ و شاید احترامی را که برای مذهب مسیح قائل است بتوان بر همین نکته حمل کرد. ظواهر امر حاکی است که وی، پس از جلوس به تخت سلطنت چنان باحزم و تدبیر و عاقلانه در راه ترقی ایران گام برخواهد داشت که از هر حیث در عداد بزرگترین سلاطین درخواهد آمد (همو، ص ۲۱۲).

عباس میرزا ضمن توجه به دانش و کارشناسی تمدن غرب، از جنبه استعماری آن نیز آگاهی کافی داشته است (حائری، ص ۳۰۸). او همچنین از کارهای استعماری انگلیسی‌ها در هندوستان آگاه بود. گاسپار دروویل در این باره می‌نویسد:

او بارها از بدرفتاری انگلیسیها با مردم هند سخن می‌گوید و سیاست آنها را برای انهدام امپراتوری مغول هند محکوم می‌کند. ضمناً می‌ترسید که مبادا همان سیاست را با نفوذ مشؤوم خود در ایران نیز اجرا کنند. شاید این ترس چندان هم بی‌پایه نباشد. زیرا سفیر انگلستان چندین بار تقاضا کرده است که کارگزاری سابق بوشهر دوباره تأسیس و در آن عده‌ای از سربازان انگلیسی مستقر گردند. این تقاضا با تجربه تلخی که از گذشته در دست بوده است رد شده است، زیرا در نقطه دورافتاده‌ای چون بوشهر برای سیاست انگلستان، ایجاد تحت‌الحمايه‌هایی از حکام دست‌نشانده امر بسیار آسانی است (همو، ص ۱۷۸).

الکس بارتز نیز در سفرنامه‌اش درباره گفتگویی که هنگام توقف در قوچان با

عباس میرزا انجام داده، چنین می‌نویسد:

.... درباره تحصیلات و یادداشت‌هایی که در طی مسافرت در سرزمینهای ناشناخته تهیه کرده بودم سؤال کرد و گفت: من از کار شما در خصوص ثبت وقایع اطلاع دارم و همین بررسی این گونه نکات است که ملت شما را به اوج تمدن رسانیده است.

... در این مصاحبه عباس میرزا از جغرافیا و ریاضیات (با همان اسامی که ما آنها را می‌نامیم) صحبت کرد و مهارت قابل قبول خود را در زمینه جغرافیا نشان داد. او از هلند جدید نام برد ... (همو، ص ۶۸-۶۹).

مخالفت عباس میرزا با شروع جنگ دوم ایران با روس‌ها ناشی از آگاهی او از تحولات بین‌المللی و محدودیتهای توان نظامی ایران در برابر ارتش مدرن، مجهز و منظم روسیه تزاری بود (جهانگیر میرزا، ص ۱۴-۱۵).

نتیجه

بینش محدود مبتنی بر روابط سیاسی عشیره‌ای، کوتاه‌بینی و بی‌تجربگی اغلب دولتمردان در دوره فتحعلی‌شاه قاجار در تعیین و تبیین سیاستهای راهبردی ایران در این دوره نقش منفی داشت و ناآگاهی آنها از تحولات و سیاستهای پیچیده بین‌المللی، سبب تضعیف موقعیت دیپلماتیک ایران شد؛ در حالی که در جناح دیگر، سیاستمداران ورزیده، کارآزموده و آگاه انگلیسی، روسی و فرانسوی حضور داشتند که همه در تحولات جهانی نقش محوری ایفا می‌کردند و از نظر کردانی و آگاهی از سیاست با هم‌تایان ایرانی خود قابل مقایسه نبودند؛ البته معدود دولتمردان آگاه و کردان ایرانی نیز که اندیشه‌های اصلاحی داشتند و می‌توانستند با سیاستمداران کشورهای اروپایی مقابله کنند، به دلیل در اقلیت بودن اندیشه‌هایشان و وجود توطئه‌های داخلی و خارجی چندان موفق نبودند. نتیجه این وضعیت در ایران، تحمیل قراردادهای استعماری گوناگون، از دست رفتن سرزمینهای زرخیر و تحقیر دولت و ملت ایران در این دوره بوده است.

کتابنامه

- اتحادیه، منصوره، *گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران*، تهران: آگاه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
- افشاری، پرویز، *صدراعظم‌های دوره قاجاریه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسنخان، *جلسه*، به کوشش محمود کتیرائی، تهران: زبان و فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- امیری، مهرباب (گردآورنده و مترجم)، *ده سفرنامه*، تهران: وحید، ۱۳۶۹.
- بارتر، الکس، *سفرنامه*، برگردان: حسن سلطانی‌فر، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- بهنام، جمشید، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فرزانه، ۱۳۷۵.
- تقوی مقدم، مصطفی، «ایران در آستانه رویارویی با تمدن غرب»، *تاریخ معاصر ایران*، کتاب دهم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی (تابستان ۱۳۷۵) ص ۱۱۶.
- جهانگیر میرزا، *تاریخ نو*، به کوشش عباس آشتیانی، تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکا، ۱۳۲۷.
- حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دوره بورژوازی تمدن غرب*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- دانش، سیاوش، *ابراهیم کلانتر*، تهران: چاپخانه وحیدنیا، ۱۳۴۷.
- دروویل، گاسپار، *سفر در ایران*، برگردان: منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شب‌بویز، ۱۳۶۵.

- راثین، اسماعیل، *حقوق بگیران انگلیس در ایران*، چ نهم، تهران: جاویدان، ۱۳۷۳.
- زاوش، ح. م، *نخستین کارگزاران استعمار*، تهران: بهاره، ۱۳۶۶.
- زیباکلام، صادق، *سنت و مدرنیسم*، تهران: روزنه، ۱۳۷۷.
- ژوبر، پیر آمده امیلین پروب، *مسافرت به ارمنستان و ایران*، برگردان: محمود مصاحب، تبریز: کتابفروشی چهر، ۱۳۴۷.
- سایکس، پرسی، *تاریخ ایران*، ج ۲، برگردان: محمدتقی فخرداعی گیلانی، چ دوم، تهران: علمی، ۱۳۳۵.
- سعادت نوری، حسین، *رجال دوره قاجار*، تهران: وحید، ۱۳۶۴.
- شهبازی، عبدالله، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران*، چ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷.
- فراستخواه، مقصود، *سرآغاز نواندیشی معاصر*، چ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- کریستن سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، برگردان: غلامرضا رشید یاسمی، چ ششم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- گل محمدی، حسن، *فتحعلی شاه و قضاوت تاریخ*، تهران: نسل دانش، ۱۳۶۸.
- محبوبی اردکانی، حسین، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- محیط طباطبایی، محمد، «نخستین وزیر امور خارجه ایران» *نشریه وزارت امور خارجه*، دوره دوم، ش ۱۲، س ۱۳۳۹.
- *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*، تهران: بعثت، ۱۳۶۷.

- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ج ۱، تهران: زوار، ۱۳۴۳.
- نائیبان، جلیل، روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجاریه، تهران: فردا به، ۱۳۷۳.
- نصر، تقی، ایران در برخورد با استعمارگران، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۳.
- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، چ چهارم، تهران: بنیاد، ۱۳۶۲.
- هدایت، رضاقلی خان، روضة الصفاى ناصری، ج ۹، با مقدمه عباس پرویز، تهران: مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۸.

